

به نام خدا

تعداد صفحات:

۲۰۰ (بیست)

تاریخ نگارش:

۱۲۹۱/۱۱ (۱۳۷۰-۱۳۷۱) چوایه پنجم، دانش روز هنر

نوع کتاب:

۲۲۷/۱ (مجموعه آثار)

تعداد نسخه:

۱۲۷۲

این کتاب در ۲۲۷۲ صفحه در ۲۲۷/۱ جلد می‌شود.

نویسنده:

۲۱ (مجموعه آثار)

ترجمه:

۲۱ (مجموعه آثار)

تصویر:

۲۱ (مجموعه آثار)

موضوع:

۲۲۷/۱ (مجموعه آثار)

موضوع:

۲۲۷/۱ (مجموعه آثار)

نویسنده:

۲۲۷/۱ (مجموعه آثار)

اکبر اکسیر

گزینه‌ی اشعار طنز فرانو

۱۳۸۱-۱۳۹۴



مجموعه آثار

۵۶۱/۱ - ۶۵۹/۱ ب. س. ۸۸۱/۱، چوایه پنجم، دانش روز هنر، بی‌باغ، خیابان باغچه بان، تهران

۲۲۷/۱، ۲۲۷/۲، ۲۲۷/۳، ۲۲۷/۴، ۲۲۷/۵، ۲۲۷/۶، ۲۲۷/۷، ۲۲۷/۸، ۲۲۷/۹، ۲۲۷/۱۰، ۲۲۷/۱۱، ۲۲۷/۱۲، ۲۲۷/۱۳، ۲۲۷/۱۴، ۲۲۷/۱۵، ۲۲۷/۱۶، ۲۲۷/۱۷، ۲۲۷/۱۸، ۲۲۷/۱۹، ۲۲۷/۲۰، ۲۲۷/۲۱، ۲۲۷/۲۲، ۲۲۷/۲۳، ۲۲۷/۲۴، ۲۲۷/۲۵، ۲۲۷/۲۶، ۲۲۷/۲۷، ۲۲۷/۲۸، ۲۲۷/۲۹، ۲۲۷/۳۰، ۲۲۷/۳۱، ۲۲۷/۳۲، ۲۲۷/۳۳، ۲۲۷/۳۴، ۲۲۷/۳۵، ۲۲۷/۳۶، ۲۲۷/۳۷، ۲۲۷/۳۸، ۲۲۷/۳۹، ۲۲۷/۴۰، ۲۲۷/۴۱، ۲۲۷/۴۲، ۲۲۷/۴۳، ۲۲۷/۴۴، ۲۲۷/۴۵، ۲۲۷/۴۶، ۲۲۷/۴۷، ۲۲۷/۴۸، ۲۲۷/۴۹، ۲۲۷/۵۰، ۲۲۷/۵۱، ۲۲۷/۵۲، ۲۲۷/۵۳، ۲۲۷/۵۴، ۲۲۷/۵۵، ۲۲۷/۵۶، ۲۲۷/۵۷، ۲۲۷/۵۸، ۲۲۷/۵۹، ۲۲۷/۶۰، ۲۲۷/۶۱، ۲۲۷/۶۲، ۲۲۷/۶۳، ۲۲۷/۶۴، ۲۲۷/۶۵، ۲۲۷/۶۶، ۲۲۷/۶۷، ۲۲۷/۶۸، ۲۲۷/۶۹، ۲۲۷/۷۰، ۲۲۷/۷۱، ۲۲۷/۷۲، ۲۲۷/۷۳، ۲۲۷/۷۴، ۲۲۷/۷۵، ۲۲۷/۷۶، ۲۲۷/۷۷، ۲۲۷/۷۸، ۲۲۷/۷۹، ۲۲۷/۸۰، ۲۲۷/۸۱، ۲۲۷/۸۲، ۲۲۷/۸۳، ۲۲۷/۸۴، ۲۲۷/۸۵، ۲۲۷/۸۶، ۲۲۷/۸۷، ۲۲۷/۸۸، ۲۲۷/۸۹، ۲۲۷/۹۰، ۲۲۷/۹۱، ۲۲۷/۹۲، ۲۲۷/۹۳، ۲۲۷/۹۴، ۲۲۷/۹۵، ۲۲۷/۹۶، ۲۲۷/۹۷، ۲۲۷/۹۸، ۲۲۷/۹۹، ۲۲۷/۱۰۰، ۲۲۷/۱۰۱، ۲۲۷/۱۰۲، ۲۲۷/۱۰۳، ۲۲۷/۱۰۴، ۲۲۷/۱۰۵، ۲۲۷/۱۰۶، ۲۲۷/۱۰۷، ۲۲۷/۱۰۸، ۲۲۷/۱۰۹، ۲۲۷/۱۱۰، ۲۲۷/۱۱۱، ۲۲۷/۱۱۲، ۲۲۷/۱۱۳، ۲۲۷/۱۱۴، ۲۲۷/۱۱۵، ۲۲۷/۱۱۶، ۲۲۷/۱۱۷، ۲۲۷/۱۱۸، ۲۲۷/۱۱۹، ۲۲۷/۱۲۰، ۲۲۷/۱۲۱، ۲۲۷/۱۲۲، ۲۲۷/۱۲۳، ۲۲۷/۱۲۴، ۲۲۷/۱۲۵، ۲۲۷/۱۲۶، ۲۲۷/۱۲۷، ۲۲۷/۱۲۸، ۲۲۷/۱۲۹، ۲۲۷/۱۳۰، ۲۲۷/۱۳۱، ۲۲۷/۱۳۲، ۲۲۷/۱۳۳، ۲۲۷/۱۳۴، ۲۲۷/۱۳۵، ۲۲۷/۱۳۶، ۲۲۷/۱۳۷، ۲۲۷/۱۳۸، ۲۲۷/۱۳۹، ۲۲۷/۱۴۰، ۲۲۷/۱۴۱، ۲۲۷/۱۴۲، ۲۲۷/۱۴۳، ۲۲۷/۱۴۴، ۲۲۷/۱۴۵، ۲۲۷/۱۴۶، ۲۲۷/۱۴۷، ۲۲۷/۱۴۸، ۲۲۷/۱۴۹، ۲۲۷/۱۵۰، ۲۲۷/۱۵۱، ۲۲۷/۱۵۲، ۲۲۷/۱۵۳، ۲۲۷/۱۵۴، ۲۲۷/۱۵۵، ۲۲۷/۱۵۶، ۲۲۷/۱۵۷، ۲۲۷/۱۵۸، ۲۲۷/۱۵۹، ۲۲۷/۱۶۰، ۲۲۷/۱۶۱، ۲۲۷/۱۶۲، ۲۲۷/۱۶۳، ۲۲۷/۱۶۴، ۲۲۷/۱۶۵، ۲۲۷/۱۶۶، ۲۲۷/۱۶۷، ۲۲۷/۱۶۸، ۲۲۷/۱۶۹، ۲۲۷/۱۷۰، ۲۲۷/۱۷۱، ۲۲۷/۱۷۲، ۲۲۷/۱۷۳، ۲۲۷/۱۷۴، ۲۲۷/۱۷۵، ۲۲۷/۱۷۶، ۲۲۷/۱۷۷، ۲۲۷/۱۷۸، ۲۲۷/۱۷۹، ۲۲۷/۱۸۰، ۲۲۷/۱۸۱، ۲۲۷/۱۸۲، ۲۲۷/۱۸۳، ۲۲۷/۱۸۴، ۲۲۷/۱۸۵، ۲۲۷/۱۸۶، ۲۲۷/۱۸۷، ۲۲۷/۱۸۸، ۲۲۷/۱۸۹، ۲۲۷/۱۹۰، ۲۲۷/۱۹۱، ۲۲۷/۱۹۲، ۲۲۷/۱۹۳، ۲۲۷/۱۹۴، ۲۲۷/۱۹۵، ۲۲۷/۱۹۶، ۲۲۷/۱۹۷، ۲۲۷/۱۹۸، ۲۲۷/۱۹۹، ۲۲۷/۲۰۰

۸۹۸۷۹۶۶۹ شماره تلفن

www.duq-bh.ir

چوایه پنجم، دانش روز هنر

بیست (۲۰۰)

تاریخ نگارش:

۱۲۹۱/۱۱ (۱۳۷۰-۱۳۷۱)

نوع کتاب:

۲۲۷/۱ (مجموعه آثار)

تعداد نسخه:

۱۲۷۲

نویسنده:

۲۱ (مجموعه آثار)

ترجمه:

۲۱ (مجموعه آثار)

ISBN: 978-964-191-433-4



انتشارات فروارید

فهرست

- پیش گفتار: اکبر اکسیر به روایت اچبر اچسیر..... ۱۳
دگردیسی طنز شریف..... ۱۷

بفرمایید بنشینید صندلی عزیز

- کافی نت..... ۲۳
تعارف..... ۲۴
هدایت..... ۲۵
پارادکس..... ۲۶
کفشدوزک..... ۲۷
گردنهی حیران..... ۲۸
انکار..... ۲۹
جایزه..... ۳۰
پاپوش..... ۳۱
خیار درختی..... ۳۲
موضوع انشاء..... ۳۳
دیدار..... ۳۴
O -..... ۳۵
لک لکها..... ۳۶
بلبل تصادفی..... ۳۷

۶۸	چوکا
۶۹	منطق
۷۰	کانگورو
۷۱	فانهایت
۷۲	حکایت آب
۷۳	گمشده
۷۴	صرفه جویی
۷۵	میمون ها
۷۶	هیدروفیل
۷۷	شبکه ها
۷۸	در ترمینال آزادی
۷۹	چالدران
۸۰	چک کارمندی
۸۱	پازل
۸۲	اطلاعه
۸۳	آبونمان
۸۴	سوسپانسیون

پسته‌ی لال، سکوت دندان شکن است

۸۷	ایزوگام
۸۸	لی لی پوت
۸۹	هویت
۹۰	آدرس
۹۱	قلعه‌ی حیوانات
۹۲	ترابری
۹۳	دگردیسی
۹۴	همدردی
۹۵	اخطار
۹۶	تفاهم
۹۷	کانسر

۳۸	ترسو
۳۹	خان کیشی
۴۰	اعترافات
۴۱	نیاگارا
۴۲	کارنامه
۴۳	قوش داشی
۴۴	وصیت سوسک
۴۵	با کوران و کران
۴۶	خسوف
۴۷	توت معلق
۴۸	گمشده
۴۹	موش ها
۵۰	دکتر میکروفون
۵۱	جنین وارونه
۵۲	دیمی

زنبورهای عسل دیابت گرفته‌اند

۵۵	در پادگان
۵۶	میدان فردوسی
۵۷	ژنتیک
۵۸	تاریخ تبری
۵۹	پداگوژی
۶۰	بع بع!
۶۱	آخرین خبر
۶۲	به شرط تملیک
۶۳	تبریک
۶۴	ظرفیت
۶۵	همایش ۳×۴
۶۶	بازنشسته‌ها
۶۷	خواهش

۱۸۸	قندپهلو
۱۸۹	یارانه
۱۹۰	basmati
۱۹۱	اشارات
۱۹۲	انحصار وراثت
۱۹۳	شانس
۱۹۴	شام آخر
۱۹۵	گرامافون
۱۹۶	بشقاب پرنده‌ها
۱۹۷	فرانوبل
۱۹۸	نصفهان
۱۹۹	پیشنهاد
۲۰۰	جام حذفی
۲۰۱	همزیستی
۲۰۲	پارک قیطریه
۲۰۳	باغ وحش
۲۰۴	وظایف
۲۰۵	فویبا
۲۰۶	استاد
۲۰۷	انرژی
۲۰۸	اخلاق ناصری
۲۰۹	آرامستان
۲۱۰	داردائل
۲۱۱	شرفنامه
۲۱۲	اعتبار

اشانتیون (شعرهای چاپ‌نشده)

۲۱۵	آپشن
۲۱۶	نوهی مجازی

۱۵۸	پرده‌سرا
۱۵۹	نافل
۱۶۰	آفساید
۱۶۱	کمیسیون
۱۶۲	انگشت‌ها
۱۶۳	نصیحت
۱۶۴	۱۵ سالگی
۱۶۵	خواجه
۱۶۶	ياهو
۱۶۷	مواد لازم
۱۶۸	دیالوگ
۱۶۹	گیشه
۱۷۰	پدر خوانده
۱۷۱	زیراکس
۱۷۲	همیاری
۱۷۳	جوش شیرین
۱۷۴	سهام عدالت
۱۷۵	اشتباه چاپی
۱۷۶	استدلال
۱۷۷	ایثار
۱۷۸	جانورشناسی
۱۷۹	تحقیر
۱۸۰	پنگوئن‌ها

ما کو تا اونا شیم؟

۱۸۳	او کو تا ما شه
۱۸۴	یونیسف
۱۸۵	ملکوت
۱۸۶	ابوالقاسم
۱۸۷	بحرالمیت

.....	۲۱۷
.....	۲۱۸
.....	۲۱۹
.....	۲۲۰
.....	۲۲۱
.....	۲۲۲
.....	۲۲۳
.....	۲۲۴
.....	۲۲۵
.....	۲۲۶
.....	۲۲۷
.....	۲۲۸
.....	۲۲۹
.....	۲۳۰
.....	۲۳۱
.....	۲۳۲
.....	۲۳۳
.....	۲۳۴
.....	۲۳۵
.....	۲۳۶
.....	۲۳۷
.....	۲۳۸
.....	۲۳۹
.....	۲۴۰
.....	۲۴۱
.....	۲۴۲
.....	۲۴۳
.....	۲۴۴
.....	۲۴۵
.....	۲۴۶
.....	۲۴۷
.....	۲۴۸
.....	۲۴۹
.....	۲۵۰
.....	۲۵۱
.....	۲۵۲
.....	۲۵۳
.....	۲۵۴
.....	۲۵۵
.....	۲۵۶
.....	۲۵۷
.....	۲۵۸
.....	۲۵۹
.....	۲۶۰
.....	۲۶۱
.....	۲۶۲
.....	۲۶۳
.....	۲۶۴
.....	۲۶۵
.....	۲۶۶
.....	۲۶۷
.....	۲۶۸
.....	۲۶۹
.....	۲۷۰
.....	۲۷۱
.....	۲۷۲
.....	۲۷۳
.....	۲۷۴
.....	۲۷۵
.....	۲۷۶
.....	۲۷۷
.....	۲۷۸
.....	۲۷۹
.....	۲۸۰
.....	۲۸۱
.....	۲۸۲
.....	۲۸۳
.....	۲۸۴
.....	۲۸۵
.....	۲۸۶
.....	۲۸۷
.....	۲۸۸
.....	۲۸۹
.....	۲۹۰
.....	۲۹۱
.....	۲۹۲
.....	۲۹۳
.....	۲۹۴
.....	۲۹۵
.....	۲۹۶
.....	۲۹۷
.....	۲۹۸
.....	۲۹۹
.....	۳۰۰

پیش گفتار

اکبر اکسیر به روایت اجبر اچسیر:

دو روز بعد از دوم اسفند (روز جهانی زبان مادری) در چهارم اسفند ۱۳۳۲ از پدر و مادری زحمتکش به دنیا آمدم. پدرم نجار شوخ‌وشنگ شهر بود، از شش کلاسه‌های قدیم که کلیله و دمنه و ایرج‌میرزا را از حفظ می‌خواند: داشت عباسقلی خان پسری... مردی اصیل، مربوط به دوره‌ی دزد و دوچرخه‌ی ویتوریا دسیکا. کت‌وشلوار راه‌راه و موی سر پارافین‌زده و سبیل باریک کرک داگلاسی. مادرم اما آدم ساده‌ای بود، علاف کلاس‌های پیکار با بی‌سوادی، همان اکابر سابق که معلمان حق‌التدریسی به‌خاطر پایین آوردن سن او تا حد ۲۵ سالگی او را درست ۵ سال در کلاس اول نشاندهند تا بر مبنای تعداد قبولی‌ها به حقوق خود برسند. سر نماز اغلب به‌جای آن که ما را و خود را دعا کند، نفرین می‌کرد و فعل متغی به‌کار می‌برد تا روز مرگ، پدر را درک نکرد. شب‌ها دعوا بود و سرصبح آشتی. گفتم پدر خیلی آدم زحمتکشی بود. یک اتاق ۳×۴ با ۸ بچه‌ی قدونیم‌قد، مصیبت‌خانه بود تا استراحت‌گاه و من همیشه در حیرتم با این همه بچه‌چطور تولیدی خود را ادامه داده بود که آب از آب تکان نمی‌خورد. بچه‌ی ضعیفی بودم. مادرم مرا خیلی دوست داشت (جای ملیحه خالی) مدام می‌خواست شیرم بدهد، من نمی‌خوردم. بعضی وقت‌ها داد می‌کشیدم این را داغ بکنند؛ یعنی پستان مادر را روی والور بگیرند تا شیر داغ بخورم! بچه‌ی رنجوری بودم. اغلب مریض

می‌شدم و چون مادر بیم مرگ داشت، عزیزم می‌شمرد و بیشتر به من می‌رسید، طوری که بقیه حسادت می‌کردند. از کودکی به بازی‌های دسته‌جمعی علاقه‌ای نشان نمی‌دادم، چون نمی‌توانستم پایه‌پای آن‌ها بازی کنم. محل بازی‌ها در پشت مسجد آبروان، کنار مدرسه‌ی دخترانه بود. اولین گورستان عمومی آستارا که آثار قبرها هنوز دیده می‌شد، گورستان و مدرسه و مسجد و خانه‌ی ما جمیع اضداد بود، برای شکل‌گیری ذهن پسری که به نوجوانی پا گذاشته بود. کار هر روز گشتن در بین زباله‌دانی محل و پیدا کردن روزنامه برای بریدن آگهی پوستر فیلم‌های آن دوره بود: بن‌هور، فریاد نیمه‌شب، سنگام، سقوط امپراطوری روم، پرستوها به لانه برمی‌گردند. و این آغاز آشنایی من با مطبوعات بود. کاغذهای خیس را روی بخاری هیزمی خشک می‌کردم و در دفتری می‌چسباند. از همین طریق در فاصله‌ی خشک شدن کاغذ باطله‌ها، متن روزنامه‌ها را مرور می‌کردم، طوری که از همین جا به خواندن روزنامه و مجلات علاقه‌مند شدم و دستم به نوشتن و پایم به اداره‌ی پست باز شد. هرچیز که می‌نوشتم بلافاصله به آدرس مجله‌ای می‌فرستادم. سال ۴۷ بود. نوجوانی که داشت به دبیرستان قدم می‌گذاشت. در پیاده‌رو دختری را دیدم و طبق معمول متلکی به او پراندم و او خندید و ملیحه نام مقدر زندگی من شد. شعر پشت شعر می‌ساختم و یادم هست اولین بار در مجله‌ی دختران پسران آن روزگار شعر کوتاهی از من به چاپ رسید. از همان روز شعر در من مرض مزمن شد، با من قد کشید و آمد و من مدرسه را تمام کردم، به سربازی رفتم، بعد دانش‌سرا، بعد استخدام در آموزش و پرورش آستارا به‌عنوان دبیر ادبیات مدارس آستارا و سال ۵۷ با ملیحه‌خانم ازدواج کردم که عرفان و ایثار نتیجه‌ی این تصادف فرخنده بود! در کنار شعر، نقد و مصاحبه و روزنامه‌نگاری و طراحی آرم و... ادامه دادم، اما هرگز جز شعر به چیز دیگری نمی‌اندیشیدم. سال ۱۳۶۱ اولین مجموعه شعرم با نام «در سوک سپیداران» از سوی انتشارات امیرکبیر در یازده هزار نسخه چاپ و منتشر شد و دو چک ۵ هزار تومانی نصیبم کرد. به خود امیدوار شدم که شاعر شده‌ام. شعر و شاعری معمول و رایج تا سال ۷۰ ادامه داشت. دو مجموعه غزل و شعر سپید

داشتم که از چاپ‌شان منصرف شدم و به خلوت خودخواسته‌ای فرو رفتم تا دهه‌ی هفتاد گذشت و ققنوس شعر از خاکستر این ده سال به پرواز درآمد با عنوان فرانو و طنز ویژه‌ای که توانست در دهه‌ی هشتاد محبوبیتی خاص برای کتاب‌هایم کسب کند. شعری که بنا به گزارش گزارشگران، طوفانی در چهار گوشه‌ی ایران برپا کرد که هنوز مسئولین محلی اداره‌ی هواشناسی و بهشت‌زها در لابه‌لای ریزگردهای آن حیران و مبهوت مانده‌اند.

شعر از آغاز خلقت بوده و تا قیامت خواهد بود. آدمی‌های اولیه از طبع
 بعنوان زبان رسمی استفاده می‌کردند. گاه آن‌ها جای کلام بر سر می‌گذاشتند،
 که مثل چیراب به پا می‌کردند. با طبع می‌خواندند یا طبع بی‌نار می‌شدند. بعد
 از تکمیل اجتماعات بشری که به نوشته شدن قانون ختم شد، طنز کاربرد اصلی
 خود را از دست داد و از آن به بعد فقط چیزهای خنده‌دار و مسخره را طبع
 می‌کردند. قصه‌ها، کیم‌کاری و سازشکاری خود را پشت فکاهه پنهان کردند.
 هرچند در سینه، تئاتر و تلویزیون خنده‌های خود را با کمدی پوشش دادند و
 طراحتی و تقاضای غفلت خود را با کارکاتور خط‌خطی کردند و کار به جایی
 رسید که گروهی از روزنامه‌نگاران خنده‌ساز به‌طور آستاده طنز را مسخره کردند
 و مثل کمدی که به‌طور نیش‌به‌خنده‌ها و اداهای آن‌ها می‌خندیدند، نوشتند
 که کمدی را راه انداختند. کار خنده‌ساز مردم بالا گرفت. شبکه‌ها برای
 جلب نظر مردم بزرگ‌جمله‌های گزافی هزینه کردند تا نشاط اجتماعی هر چند سال
 یکبار ترویج شود و طنز به وظیفه‌ی پرسشی خود عمل نماید. مردم دست‌خسته
 جوی غار بانک‌ها در صف نان آزاد، همین طبع در صف شیر، در صف فیلم‌های
 برجسته‌ی جوانی، جوی دکوی، روزنامه‌فروشی‌ها، مقابل لیست پذیرفته‌گان
 استعفیای دکترای تکمیل ظرفیت، بنون کنگور، با فیلم رهی و خلاصه‌هایی
 برجسته‌ی که می‌دیدند، می‌خندیدند تا جایی که اگر پلیس می‌خواستند با کتک
 تکاور مداخله نمی‌کرد، مردم از خنده می‌ترکیدند.